

# آیا می توان در تئوریهای سازمان و مدیریت

## یک تئوری عام و جهان شمول داشت؟

تألیف: عباس صمدی

### چکیده:

بیش از یک قرن از زمانی که تیلور نظریه مدیریت علمی را ارائه داد می‌گذرد. در این مدت، تحقیقات بسیاری در زمینه سازمان و مدیریت انجام گرفته است. در نتیجه این تحقیقات نظریه‌ها، اصول و مکاتب متنوع و مختلفی پدید آمده است. گوناگونی و پراکندگی نظریه‌ها و رویکردها باعث شده است تا عده‌ای درصدد باشند تا با ترکیب نظریه‌ها به نظریه‌ای عام و جهان شمول دست یابند.

در این مقاله به بررسی نظرات کسانی که بدنبال تئوری عام و جهان شمول هستند می‌پردازیم و پیشنهادهای آنان را بررسی خواهیم کرد. سپس بیان خواهیم داشت که دستیابی به نظریه‌ای جامع ناشی از رویکرد مکتب اثبات‌گرایی به علم است و با رویکرد فرامدرنیسم سازگاری ندارد. در کل، این مقاله در جهت پاسخگویی به این پرسش است که آیا می‌توان در تئوریهای سازمان و مدیریت یک تئوری عامل و جهان شمول داشت؟

## مقدمه

بیش از یک قرن از زمانی که تیلور نظریه مدیریت علمی خود را ارائه داد می‌گذرد. او بزرگترین مشکل سازمانها را نبودن یک معیار منصفانه پرداخت می‌دانست و بدین منظور با استفاده از تکنیکهای زمان سنجی و حرکت سنجی بدنبال افزایش بازدهی بود. بعد از تیلور، گیلبرتها، گانت و امرسون، کارهای او را دنبال کردند. در همین دوران آقای فایول در فرانسه تجربیات خود را در کتاب اصول عمومی مدیریت چاپ کرد که به اصول، مهارتها و وظایف مدیریت می‌پرداخت. از طرف دیگر ماکس وبر با روش‌شناسی خاص خود (با طبقه‌بندی قدرت) به ارائه مدل آرمانی بوروکراسی که بر مبنای قدرت قانونی بنا شده است پرداخت.

اما مطالعات هائورن زیربنای تفکر کلاسیکها در مورد انسان و سازمان را زیر سؤال برد. مینزبرگ روش‌شناسی کلاسیکها را نقد کرد و با روش‌شناسی خاص خود به جای وظایف مدیریت به نقش‌هایی برای مدیران رسید سایمون اصول کلاسیک را با یکدیگر در تعارض یافت. مدل بوروکراسی وبر هم از انتقاد مصون نماند و افرادی مانند مرتن، سلزینک، گولدنر، پارکینسون انتقاداتی به آن وارد کردند.

با شکل‌گیری مکتب روابط انسانی، تئوریهای مدیریت به حوزه‌های دیگری کشیده شد. روانشناسان درباره شخصیت، یادگیری، انگیزش و... جامعه‌شناسان درباره پویایی گروهی، ارتباطات و... روانشناسان اجتماعی در مورد تصمیم‌گیری گروهی، تغییر رفتاری و... مردم‌شناسان درباره تجزیه و تحلیل متقابل فرهنگها و... دانشمندان علوم سیاسی در مورد تعارض، قدرت و... مطالعه کردند. با طرح دیدگاه سیستمی مطالعات به چگونگی تطبیق بین سازمان و محیط پرداختند مثلاً مطالعات خانم وودوارد (تأثیر تکنولوژی بر ساختار) لارنس و لورش (عدم اطمینان محیطی و تأثیر آن بر ساختار) برنز و استاکر (سازمانهای مکانیکی و ارگانیکی)، تئوری بقای اصلح، الگوی جمعیت‌شناسی سازمانی و... که همگی براساس قالب رویکرد اقتضا بوجود آمد.

اما مشکل تئوریهای مدیریت به اینجا ختم نشد. در هر حوزه خاص هم، تئوریا و

نگرشهای متنوعی پدید آمد مثلاً در زمینه تصمیم‌گیری (مدل عقلانی، مدل رضایتبخش، مدل تغییرات جزئی تدریجی، مدل ابداعی - اکتشافی، مدل آشفته و...) انگیزش (سلسله مراتب نیازهای مازلو، مدل دو عاملی هرزبرگ، مدل آلدرفر، مدل مک کللند، روم و...) رهبری (مدل مشخصات فردی - مدل‌های رفتاری رهبری، مدل‌های اقتضایی و...) نظریات خاصی بیان شد.

با نگاهی اجمالی به مجموعه تئوری‌های سازمان و مدیریت می‌بینیم که مدیریت مملو از تئوریهای جزئی<sup>(۱)</sup>، تعاریف، قالب‌های فکری، اصول و پیشنهاد‌های مختلف، شده است. این گوناگونی باعث شده است که مدیریت یک رشته تعریف نشده و آشفته باقی بماند و عده‌ای به این اعتقاد برسند که هیچ نظریه پایدار و جامعی در مدیریت وجود ندارد. کنتز برای تشریح این پراکندگی و گوناگونی استعاره جنگل را بیان نموده است.

حال در اینجا دو سؤال مطرح می‌شود. ۱- دلایل این پراکندگی و (جنگل) چیست؟  
 ۲- چه باید کرد که از این پراکندگی رهائی یابیم؟  
 دلایل پراکندگی: در پاسخ به سؤال اول افراد مختلف نظرات متفاوتی را بیان کرده‌اند. کنتز، پنج دلیل برای این آشفتگی بیان می‌دارد. ۱- جنگل معانی<sup>(۲)</sup> (بسیاری از آشفتگی‌های مدیریت ناشی از آشفتگی در معانی کلیدی این رشته است).  
 ۲- دیدگاه‌های متفاوت از مدیریت. ۳- استدلال استقرایی. ۴- درک غیر صحیح اصول.  
 ۵- عدم درک محققین از یکدیگر.<sup>۱</sup>

«بهلینگ»<sup>(۳)</sup> عقیده دارد که یکی از دلایل پراکندگی مدیریت این است که تئوریهای مدیریت بیشتر تجویزی هستند تا توصیفی. این تجویزی بودن باعث شکننده شدن و عدم قطعیت و پراکندگی شده است.<sup>۲</sup>

«گرین وود»<sup>(۴)</sup> عقیده دارد که یکی از دلایل پراکندگی در مدیریت ابهام در این است که، مدیریت چیست؟ و در این زمینه چه نظریه‌ای لازم است؟<sup>۳</sup>  
 «اسکات» دلایل این پراکندگی را مربوط به سطح تجزیه و تحلیل محققین، اختلاف

در علائق، آموزش و مشاغل افرادی که به مطالعه سازمانها می پردازند و همچنین اختلاف در دیدگاههای فلسفی و مفروضات آنها می داند.<sup>۴</sup>

چه باید کرد: اما در پاسخ به سؤال دوم بسیاری از نویسندگان مدیریت عقیده دارند که برای گریز از این پراکندگی و جنگل باید به دنبال نظریه ای عام و جهان شمول<sup>(۵)</sup> باشیم. این تئوری جامع باید در حد وسیعی تعمیم پذیر باشد و دارای وحدت نظری<sup>(۶)</sup> و یکپارچگی تئوریک<sup>(۷)</sup> نیز باشد و بتواند همه مسائل آن رشته بخصوص را تبیین و تشریح کند. مثلاً قانون جاذبه در فیزیک یک تئوری جامع محسوب می شود. اما در راه رسیدن به چنین تئوری جهان شمولی نظرات متفاوتی بیان شده است.

**پیشنهادهایی برای رسیدن به تئوری عام و جهان شمول:** کوتز برای رفع این پیچیدگی و رسیدن به تئوری جامع چهار پیشنهاد ارائه می کند:

- مدیریت به عنوان یک رشته مشخص از دانش تعریف شود، بطوری که این تعریف دارای محتوای واضح و مشخص باشد. پس باید ترکیبی از مطالعه مدیریت و سایر رشته ها داشته باشیم.

- باید به این مسئله توجه داشته باشیم که ریاضیات، تحقیق در عملیات، حسابداری، تئوری های اقتصاد جامعه شناسی، روانشناسی، ابزارهای مهم مدیریت می باشند؛ اما بخودی خود بخشی از محتوای رشته مدیریت نیستند. مدیریت باید بعنوان یک رشته ویژه نگریسته شود و رشته های دیگر کمک کننده این رشته تلقی شوند. به این ترتیب تلفیق مدیریت و دیگر رشته ها سخت نخواهد بود.

- باید زبان الفاظ را در مدیریت شفاف کنیم این مشکل بوسیله تعریف رشته ای خاص بعنوان بدنه دانش رفع خواهد شد. باید برای الفاظ، یک معنی دانشگاهی و علمی پیدا کنیم.

- باید به آزمایش اصول اساسی تمایل نشان دهیم مطمئن باشیم آزمایش، قاطعیت، اعتبار اصول اساسی را نشان می دهد.<sup>۵</sup>

نیکوس موزلیس با مقایسه تاریخی دو مکتب روابط انسانی و تئوری بوروکراسی

عقیده دارد که نوشته‌های جدید نشان دهنده یک تقارب تدریجی در روشهای گوناگون بوده است.<sup>۶</sup>

موزلیس بیان می‌دارد که در مطالعات مکتب روابط انسانی، حرکت از مطالعات فردی به سمت درک کل سازمان (یعنی حرکت از روانشناسی اجتماعی به روش جامعه‌شناسی) سبب نزدیکی این مکتب به تئوری بوروکراسی و باعث از بین رفتن مرزهای بین مکاتب و تشکیل یک قلمرو وسیعتر (توجه به کل سازمان بعنوان یک نظام اجتماعی) شده است.<sup>۷</sup> به بیانی دیگر اگر چه تئوریهای سازمان نقاط شروع متضادی داشته‌اند (نقطه شروع یکی تجزیه و تحلیل جامعه و دیگری فرد بوده است) اما بتدریج در جایی به هم نزدیک شده‌اند (یعنی تاکید اصلی روی سطح تجزیه و تحلیل سازمانی می‌باشد).<sup>۸</sup>

موزلیس نشانه‌های این تقارب تئوریک را در مطالعات پارسنز جستجو می‌کند. پارسنز با متمرکز شدن روی نظام اجتماعی (مانند سازمان) و نادیده گرفتن ساخت داخلی و ویژگیهای نظامهای فرعی (مانند گروهها) و بسنده کردن به کنش متقابل آنها، به ارائه یک تئوری عمومی پرداخت که در آن هر نظامی (صرفنظر از نوع نظام) برای بقاء خود به چهار کارکرد: نیل به هدف، انطباق، وحدت و تداوم، نیاز دارد.<sup>۹</sup>

«گرین وود» پیشنهاد می‌کند که از راه تجزیه و تحلیل تطبیقی ترکیبی می‌توانیم به یک تئوری جهان شمول برسیم.<sup>۱۰</sup>

سرانجام اینکه «ماینر»<sup>(۸)</sup> با مقایسه مدیریت با تاریخ فیزیک نتیجه می‌گیرد که مدیریت امروزی در مرحله مکتب سازی بسر می‌برد. بنابراین لازم نیست که تفکرمان راروی یکپارچگی تئوری مدیریت قرار دهیم، بلکه با پیشرفت تحقیقات به این نتیجه خواهیم رسید.<sup>۱۱</sup>

تئوری عام و مکتب اثبات‌گرائی: اگر به تفکرات کسانی که به دنبال نظریه‌ای عام و جهان شمول هستند به دقت نگاه کنیم در می‌یابیم که پیگیری یک نظریه عام و جهان شمول ناشی از رویکرد مکتب اثبات‌گرائی (پوزیتیویسم)<sup>(۹)</sup> به علم است. اثبات‌گراها با قطعیت و

حتمیتی که برای علم قائل بودند عقیده داشتند که کارکرد اصلی علم تبیین پدیده‌ها و قدرت پیش بینی است و اگر علمی این قدرت پیش بینی را نداشته باشد اساساً علم بودن آن رشته زیر سؤال می‌رود. آنها عقیده داشتند که علوم حتماً به قطعیت و حتمیت خواهند رسید و اگر علوم انسانی (مانند مدیریت) دارای نظریه‌های جزئی و پراکنده هستند به علت جوان بودن این علوم است و با کار و تحقیق و مطالعه بیشتر روزی به یک نظریه‌ای جامع و کامل خواهند رسید که تمام پدیده‌های موجود در آن علم را تشریح خواهد کرد. مثلاً موزلیس با ارائه انتقاداتی که به دیدگاه پارسنز شده است از جمله انتزاعی بودن، نادیده گرفتن پیچیدگیها و... بیان می‌دارد «من فکر می‌کنم ایجاد یک تئوری مادر در جامعه، با نگرش به معلومات و اطلاعات بشر در حال حاضر، بی‌موقع و زودرس است».<sup>۱۲</sup>

این تفکر ناشی از نگاه عمودی داشتن به تاریخ علم است. بدین معنی که اثبات گراها پیشرفت علم را انبوهشی می‌پنداشتند و عقیده داشتند که هر نظریه‌ای تکمیل کننده نظریات قبلی است و این تکامل آنقدر ادامه پیدا می‌کند که علم به یک تئوری جهان شمول و قاطع می‌رسد که توان تبیین و تشریح همه پدیده‌ها را خواهد داشت. براساس همین تفکر است که آنها در مدیریت به دنبال نظریه عام و جهان شمول هستند.

اما در معرفت‌شناسی جدید چه در حوزه علوم طبیعی (با ورود نظریه عدم قطعیت هایزبرگ و تئوری کوانتوم)، چه در حوزه علوم انسانی (با ورود نظرات تأویل‌گرایی<sup>(۱۰)</sup>)، ساختارگرایی<sup>(۱۱)</sup> فرامدرنیزم<sup>(۱۲)</sup> بنیان تفکر اثبات‌گرایی زیر سؤال رفته است. حال این سؤال اساسی مطرح است که آیا با معرفت‌شناسی جدید، (فرامدرنیزم) باز هم می‌توانیم بدنبال نظریه‌ای عام باشیم؟

تئوری عام و مکتب فرامدرنیزم: عده‌ای ریشه فکری فرامدرنیزم را در نظریه تفهّم ماکس وبر جستجو می‌کنند و عده‌ای دیگر آن را نشأت گرفته از نظریات یانگ می‌دانند. یانگ عقیده دارد که واقعیت در خیال و رؤیاهای ما ریشه دارد. وی معتقد است که تصاویر بینایی در ذهن وجود دارد که برای شناخت واقعیت جهان باید نهایتاً به آن تصاویر

رجوع کرد. باشلار با استفاده از نظر یانگ بیان می‌دارد که هر اندیشه و مفهومی ساختی از روابط پیچیده است. علم خوب، آن علمی نیست که ساده‌ترین توضیحات را ارائه دهد، بلکه علم خوب توضیحات پیچیده‌ای را به دست می‌دهد.<sup>۱۳</sup>

دیدگاه پوزیتیویسم عقیده دارد تاریخ علم پیوسته و عمودی است. در دیدگاه عمودی علم محصول انباشت و تراکم حقایقی است که یکی بعد از دیگری پیدا می‌شوند و هر نظریه، تکامل یافته نظریه قبلی است. اما کانگلیم روی افقی بودن تاریخ علم تأکید دارد. در نگاهی افقی علم سرشار از انفصال، گسست و خصلت اتفاقی است. یعنی هر نظریه علمی از ریشه‌ها و تبارهای مختلف، در هر عصری تکوین پیدا می‌کند او معتقد است تاریخ علم، تاریخ تکاملی نیست، بلکه معرفت خصلت غیر تراکمی دارد.<sup>۱۴</sup>

التورسر بیان می‌دارد که هر یک از ما از افق و زاویه‌ای خاص به دنیا نگاه می‌کنیم که به آن گفتمان می‌گویند. هر گفتمان مجموعه‌ای از واژگان و مفاهیم به همراه دارد که در هر عصری مسلط می‌شود. هر زبانی که به کار می‌بریم واقعیت بیکران و بی‌حد و حصر را می‌شکند و به آن شکل می‌دهد؛ نه چنانکه هست بلکه چنانکه در قالب گفتمان ما جلوه می‌کند. هایدگر می‌گوید: گفتمان مثل نورافکنی است که در عالم ظلمت روشن می‌شود و چیزهایی که اتفاقاً در پرتو آن نورافکن قرار بگیرند، بر ما شناخته می‌شوند و بقیه تاریک‌تر می‌شوند.<sup>۱۵</sup>

فوکویکی از بنیانگذاران فرامدرنیسم، عینیت‌گرایی دیدگاه اثبات‌گرایی را زیر سؤال می‌برد. اثبات‌گراها عقیده داشتند که جهان بیرونی (که طبیعت و چه اجتماع) عینیت دارد، خارجی است و نسبت به ناظر، بیرونی است. برای فهم جهان خارج (چه طبیعت و چه اجتماع) می‌باید روش‌هایی را به کار ببریم که ضامن جدایی ناظر از موضوع باشد و برای اینکه جهان خارج را خوب بفهمیم باید یک زبان علمی مشترک داشته باشیم تا با آن مفاهیم جهان را انتقال بدهیم (می‌بینیم این عقیده مطابق با پیشنهادهای کونتز می‌باشد). اما فوکو بیان می‌دارد که واقعیت اجتماعی جدای از زبان نیست. منظور از زبان مجموعه‌ای از مفاهیم، ارزشها و هنجارهایی است که در یک جامعه وجود دارد، ما هیچ

وقت با واقعیت عربان، عینی و خارجی روبرو نیستیم. همیشه در پرده سخن و گفتار است که واقعیت خارجی بر ما آشکار می شود. تأویل گرایان استدلال می کنند که جهان خارج، جهانی از اشیاء بی معنی است. اینکه ما چگونه درباره آن سخن بگوئیم و چگونه به آن نگاه کنیم، واقعیت بیرونی آن را شکل می دهد. پس زبان، سخن و گفتار، فهم ما را محصور می کند. فوکو بیان می دارد که نظرات ما برخاسته از علایق ماست و برخلاف نظر اثباتگرایان ما نمیتوانیم خالی از ارزشها باشیم. هر شناختی، شناخت انسانی است. هیچ علم غیر انسانی وجود ندارد چون هر معرفتی از دریچه نگاه ما، علایق ما و تفسیر ما معنی پیدا می کند.

یکی از بزرگان نظریه فرامردن نیچه می باشد. او عقیده دارد که برای انسجام و وحدت بخشیدن به پراکندگی و پیچیدگی های موجود در عالم، حقیقتی مرکزی و منسجم را پیشنهاد می کنیم. مثلاً مارکسیستها وجه تولید را مرکز نظریه خود قرار دادند و تمام حقایق را حول این واقعیت واحد تفسیر کردند. به این ترتیب، عقل در نظریه هگل، صیانت ذات در اندیشه هابز، طبیعت در اندیشه رسو، مرکز نظریه هرکدام است یعنی ما با انتخاب یک حقیقت مرکزی همه پراکندگیها، تفاوتها، پیچیدگیها و عدم ارتباطها را نادیده می گیریم. اما غافل از اینکه اگر حقیقتی مرکزی داشته باشیم، ناگزیریم که بخشهای عمده ای از حقایق را رها کنیم و نادیده بگیریم، در صورتیکه زندگی پر از تفاوت، پیچیدگی و پراکندگی است. نیچه عقیده دارد: هیچ وحدتی در کار نیست و هر کوششی برای وحدت بخشیدن صورت بگیرد کاذب است و به انکار پیچیدگی منجر می شود.<sup>۱۷</sup>

براساس نظر نیچه است که در ابتدا اصل «شالوه شکنی» را بیان می دارد و عقیده دارد اصلی در کار نیست، پذیرش هر اصلی به معنی نفی یک اصل دیگر است. مرکزی در کار نیست که بر حول آنها (حادث و قدیم، فلسفه و علم، صدق و کذب و...) پیچیدگیها را نادیده بگیریم پس چیزی جز ابهام و پیچیدگی نیست. هیچ نقطه اتکا و شالوده ای در کار نیست.



نکته آخر اینکه لیوتارد عقیده دارد با افزایش علم و آگاهی و معرفت ما نمی‌توانیم به یک قطعیت در علم برسیم، اصلاً جوهره معرفت و دانائی در هم شکستن است. در هم شکستن گفتمانی است که در آن قراردادیم و باز کردن افق‌های تازه. بنابراین کار علم ایجاد قطعیت نیست، بلکه هدف علم در هم شکستن تعینها و قطعیت است.<sup>۱۸</sup>

با توجه به معرفت‌شناسی جدید رسیدن به نظریه‌ای عام و جهان شمول غیر ممکن است. همان طور که کوهن در کتاب ساختار انقلابهای علمی<sup>۱۹</sup> بیان می‌دارد، هر دانشمندی با توجه به علم زمان خود از درون جعبه‌ای دنیای اطراف خود را می‌بیند و تفسیر می‌کند (که به آن جعبه، پارادایم می‌گویند). عالم، خارج از جعبه چیزی را نمی‌بیند. این مفهوم تقریباً با تعبیر گفتمان در نظریه فرامدرنیزم برابر است.

مورگان هم در کتاب جدید خود<sup>۲۰</sup> مثال جالبی دارد. او می‌گوید معرفت ما به مانند یک رادیوی چند موج است. وقتی رادیو روی موج بخصوصی است، اگر چه میلیونها موج به رادیو می‌رسد اما تنها آن موج بخصوص است که صدای بخصوصی را پخش می‌کند. اگر این موج عوض شود (انقلاب علمی در دیدگاه کوهن و گسست معرفت‌شناسان در دیدگاه فرامدرنیزم) مطمئناً ما چیزهای دیگری خواهیم شنید. اگر چه موج قبلی و میلیونها موج دیگر هنوز هم به رادیوی ما میرسند ولی ما آنها را نادیده می‌گیریم. خلاصه اینکه دنیای اطراف ما دنیای بسیار پیچیده‌ای است و ما هر چه به جلو حرکت می‌کنیم و شناخت ما از پدیده‌ها بیشتر می‌شود، پیچیدگی‌ها هم بیشتر نمایان خواهد شد. پدیده‌ها تک وجهی‌های قابل شناسائی مطمئن نیستند، بلکه چندوجهی‌هایی هستند که از هر زاویه به آن نگاه کنیم یک چیز را خواهیم دید و این خود یعنی پراکندگی و گسست. این پیچیدگی در ساده‌ترین سطح هم وجود دارد. مثلاً یک قطره آب را در نظر بگیرید که جنبه‌های فراوان دارد. حرارت، وزن، جرم، حلالیت، نقطه جوش، نقطه انجماد، خواص مغناطیسی، فشار اسمزی، عایق بودن، مایع بودن و... هرگز نمی‌توان مطمئن شد که همه چهره‌های آب شناخته و تجربه شده است. هر تجربه، کاوش درباره چهره‌ای و غفلت از سایر چهره‌ها است.<sup>۲۱</sup>

سازمان و مدیریت هم پدیده‌ای است که پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. در این علم هم هر دانشمندی از زاویه‌ای به آن نگریسته و به نتایجی رسیده است. مثلاً به این دو تعریف از سازمان توجه کنید:

- ۱- سازمانها گروههایی هستند که در جهت پیگیری اهداف نسبتاً خاص تشکیل یافته و ساختاری اجتماعی با سطوح نسبتاً بالایی از رسمیت را نشان می‌دهند.
- ۲- سازمانها گروههایی هستند که بقای سازمان هدف مشترک افراد آن بوده و آنها با فعالیتهای دسته جمعی برای دستیابی به این هدف به صورت غیررسمی ساختار یافته‌اند.

هر کدام از این تعاریف را انتخاب کنید مطمئناً مبنای تحقیق و پیش فرضهای شما برای ساختن فرضیه متفاوت خواهد بود (سیستم عقلانی و سیستم طبیعی) و مشکل است که این دو تعریف را با هم ادغام و از آن یک نظریه‌ای یکپارچه استخراج کرد. با نگاهی به تاریخ تئوریهای سازمان و مدیریت می‌بینیم که پیش بینی موزلیس تحقق نیافته است و با حرکت از مطالعه فرد به سمت کل سازمان ما با پیچیدگی و پراکندگی بیشتری مواجه شده‌ایم. مورگان با استفاده از استعاره‌های مختلف (ماشین، موجود زنده، مغز، زندان روح و...) نشان داده است که از زوایای مختلفی می‌توان به این پدیده پیچیده نگریست و چیزهای مختلفی دید. و این استعاره‌های مختلف قابل جمع شدن در یک دیدگاه کلی نیستند.

### نتیجه‌گیری

تئوریهای سازمان و مدیریت روز به روز در حال پیشرفت می‌باشد اگر به تحولات تئوریهای مدیریت در چند ساله اخیر توجه کنیم خواهیم دید بر خلاف دیدگاه برخی که عقیده داشتند که تئوریهای پراکنده بتدریج بهم نزدیک میشوند، هر روز شاخه‌ای، تئوری و مکتبی به آن افزوده شده است. این رشته هم روز به روز متکثرتر و پراکنده‌تر شده است. تنها کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم این است که این گرایشهای پراکنده را

طبقه‌بندی کنیم. همان کاری که آقای کوتنز انجام داد و تئوریه‌ها را به شش مکتب یا یازده رویکرد تقسیم کرد یا کاری که آقای اسکات انجام داد و تئوریه‌ها را در قالب سه سیستم (طبیعی، عقلانی، باز) ارائه کرد. البته توافق روی این طبقه‌بندی‌ها هم مشکل است چون مطمئناً با هر طبقه‌بندی مجبوریم تعدادی از تئوریه‌ها و یا جوهی از تئوریه‌ها را نادیده بگیریم. اما ماهیت و خصلت ذاتی علم همین پراکندگی و پیچیدگی است. نه در حال حاضر و نه در آینده ما به هیچ وجه نمی‌توانیم یک تئوری عام و جهان‌شمول داشته باشیم و هر چه به جلوتر برویم از رسیدن به چنین تئوری دورتر و دورتر خواهیم شد.

\* والسلام

## منابع

1. Koontz, Harold , "Toward A Unified Theory of Mangement", MC Grow-hill Book company, 1996, P.8.
2. Mcfarland. Daiton. "The Mangerial Imperactive" Bdllinger Publisher Company. 1989. P.2.
3. I bid P.3.
- ۴- ویلیام اسکات، "سازمانها، سیستمهای عقلانی طبیعی، باز"، ترجمه دکتر حسین میرزائی اهرنجانی و همکار انتشارات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران ۱۳۷۵، صفحه ۳۹ و ۴۰.
5. koontz. I bid PP16-17.
- ۶- نیکوس موزلیس "سازمان وبوروکراسی تجزیه و تحلیلی از تئوریهای نوین" ترجمه دکتر حسین میرزایی اهرنجانی، احمد تدینی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۸ ص ۱۵۵.
- ۷- همان منبع صفحه ۱۵۶.
- ۸- همان منبع صفحه ۱۸۱.
- ۹- همان منبع صفحه ۱۵۸.

10. Mcfarland I bid P.6.

11. I bid P.7.

۱۲- موزلیس همان منبع صفحه ۱۸۹.

۱۳- جان لچت «پنجاه متفکر بزرگ معاصر، از ساختارگرایی تا پسامدرنیته»، ترجمه محسن حکیمی، انتشارات خجسته، چاپ اول ۱۳۷۷ صفحه ۲۴.

۱۴- همان منبع، صفحه ۳۷.

۱۵- دکتر حسین بشیریه، «گذری به تحولات فکری، فلسفی قرن بیستم» جزوه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ صفحه ۲۴.

۱۶- همان منبع، صفحه ۲۷.

۱۷- نیچه هایدگر، گادامر «هرمنوتیک مدرن» ترجمه بابک احمدی و همکاران، نشر مرکز چاپ اول ۱۳۷۷، صفحه ۲۹-۵۴.

۱۸- بشیریه همان منبع، صفحه ۳۷.

۱۹- بشیریه همان منبع، صفحه ۳۷.

۲۰- رابرت کوهن، «ساختار انقلاب علمی»، ترجمه احمد آرام، انتشارات علمی و فرهنگی.

20. Morgan, Gareth "Imaginization", Sage Publiations 1996 P.2.

۲۱- عبدالکریم سروش، «علم چیست فلسفه چیست؟»، انتشارات طلوع آزادی، چاپ سوم، خرداد ماه ۱۳۶۱، صفحه ۳۹.

### پی‌نوشتها

1. Partial theories.
2. The Semantic jungl.
3. Behling.
4. Greenwood.

5. Grand theory.
6. Unification
7. Integration
8. Miner.
9. Positivism
10. Hermenotic
11. Structurlism
12. Postmodernism.